



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - نظریه سوم (صاحب فصول)
مقدمه موصله و بررسی امکان ثبوتی آن طبق احتمال دوم -
سال نهم
جلسه: ۳۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

بحث پیرامون نظر صاحب فصول درباره اشتراط و جوب غیري مقدمه به قید ایصال به ذی المقدمه بود. در مورد مقدمه موصله مورد نظر صاحب فصول احتمالاتی وجود دارد. احتمال اول ذکر شد و معلوم گردید ثبوتاً چنین امکانی وجود ندارد. یعنی محال است که قید ایصال به ذی المقدمه قید خود و جوب باشد. احتمال دوم این بود که قید ایصال به ذی المقدمه قید واجب باشد البته احتمالات دیگری نیز در کلام صاحب فصول وجود دارد که برخی از بزرگان مدعی شده اند که آن ها را نیز بیان خواهیم کردیم. یعنی آن ها تفسیر دیگری غیر از این دو احتمال از کلام صاحب فصول ارائه داده اند که به موقع آن ها را بیان خواهیم کرد. در مورد این احتمال که قید ایصال به ذی المقدمه رجوع به خود واجب کند. اشاره شد که جمع کثیری از علماء قائل به استحاله این احتمال شده اند. ایشان می گویند: محال است که مقدمه موصله متصف به وجوب غیري شود، خود واجب امکان ندارد مقید به قید ایصال باشد. در مورد وجه استحاله این احتمال وجوه مختلفی بیان شده است. یکی راه دور بود که بعد از بررسی معلوم شد که دور وجود ندارد. دوم راه تسلسل بود که نتیجه وجه دوم استحاله یعنی تسلسل این شد که اساس اشکال به نظریه صاحب فصول مبتنی بر مبنایی است که اگر کسی آن مبنا را قبول نکند این اشکال وارد نیست. چون مقدمه مقید به قید ایصال را یک مرکب عقلی می دانیم (چون مسئله تقید در آن مطرح است) لذا اتصاف به وصف مقدمیت پیدا نمی کند. لذا اساس رد استحاله این بود که در مرکبات عقلیه اجزاء، متصف به وصف مقدمیت نمی شوند و این جا در مقدمه موصله؛ قید ایصال در واقع یک جزء عقلی است و جزء عقلی نمی تواند متصف به وصف مقدمیت شود و لذا ینهدم الاشکال.

وجه سوم (اجتماع وجوب نفسی و غیري در ذی المقدمه)

اگر قائل به وجوب غیري مقدمه موصله شویم، نتیجه آن اجتماع وجوب نفسی و وجوب غیري در ذی المقدمه است و این محال است. پس مقدمه موصله وجوب غیري ندارد. این استدلال به شکل یک قیاس استثنایی است. در وجه سوم برای بیان محال بودن وجوب غیري مقدمه موصله، یک قیاس استثنایی تشکیل شده است.

شکل قیاس استثنایی به این گونه است که «ان كان المقدم فالتالی لكن التالی باطل فالمقدم منله» یعنی یک جمله شرطیه «ان كان المقدم فالتالی» که به جای شرط و جزاء این را می‌گوییم لكن تالی باطل یعنی جزاء مترتب نمی‌شود پس مقدم نیز نفی می‌شود که عبارت است از نتیجه در ما نحن فیه یک قیاس استثنایی تشکیل شده.

مقدمه اول: اگر مقدمه موصله واجب‌گیری باشد (که همان حرف صاحب فصول است) پس یلزم منه اجتماع وجوب نفسی و غیره در عنوان ذی المقدمه. یعنی ذی المقدمه علاوه بر وجوب نفسی یک وجوب غیره نیز پیدا کند.

مقدمه دوم: اجتماع وجوب نفسی و غیره در ذی المقدمه باطل است و ذی المقدمه نمی‌تواند دو وجوب پیدا کند؛ یک وجوب نفسی که از قبل داشت و یک وجوب غیره نیز به آن ضمیمه شود.

نتیجه: مقدمه موصله وجوب‌گیری ندارد و این یعنی نفی نظر صاحب فصول.

اما این قیاس استثنایی باید اثبات شود. اگر به سبب این قیاس بتوانیم این نتیجه را اثبات کنیم، معلوم می‌شود که اساساً تقیید مقدمه به قید ایصال محال است و سر از محال در می‌آورد. در قیاس استثنایی مهم‌ترین کار این است که این دو مقدمه را مانند همه قیاس‌ها ثابت کنیم هم مقدمه اول و هم مقدمه دوم. در مقدمه اول باید ملازمه بین مقدم و تالی، یعنی جمله شرطیه ثابت شود. جمله شرطیه عبارت است از این که اگر مقدمه موصله واجب‌گیری باشد، یلزم منه اجتماع وجوب نفسی و وجوب غیره در ذی المقدمه. چرا اگر مقدمه موصله وجوب‌گیری داشته باشد لازمه آن اجتماع دو وجوب نفسی و غیره در ذی المقدمه است؟ این که مقدمه موصله وجوب‌گیری داشته باشد چرا سر از اجتماع دو وجوب از ذی المقدمه در می‌آورد؟ اگر این ملازمه را بتوانیم ثابت کنیم نتیجه اش قهراً نفی بیان صاحب فصول است. مقدمه دوم نیز (ذی المقدمه هم وجوب نفسی داشته باشد هم وجوب غیره باطل است) باید ثابت شود.

اثبات مقدمه اول

مقدمه اول این جمله شرطیه است. این ملازمه را باید ثابت کنیم که چگونه اگر مقدمه موصله واجب‌گیری باشد لازمه اش این است که دو وجوب در ذی المقدمه اجتماع می‌کنند؟ طبق فرض خود ذی المقدمه وجوب نفسی دارد. اگر ذی المقدمه وجوب نفسی نداشته باشد اصلاً بحث از وجوب مقدمه مطرح نمی‌شود. پس «کون علی السطح» مسلماً به عنوان ذی المقدمه وجوب نفسی دارد. اگر قائل به ملازمه بین وجوب مقدمه و ذی المقدمه شویم پس مقدمه نیز باید واجب شود. منتهی صاحب فصول می‌گوید: مقدمه موصله وجوب‌گیری دارد نه مطلق مقدمه. پس یک مقدمه داریم که واجب بالوجوب‌الغیری. منتهی صاحب فصول می‌گوید: فقط مقدمه موصله وجوب‌گیری دارد. ذی المقدمه نیز وجوب نفسی دارد.

وقتی سخن از مقدمه موصله به میان می‌آید، معنای مقدمه موصله این است که مقدمه، موصول به ذی المقدمه شود. یعنی ذی المقدمه در خارج تحقق پیدا کند. پس در واقع مقدمه موصله خودش متوقف بر ذی المقدمه است. زیرا شما می‌گویید: «المقدمه الموصلة الی ذی المقدمه» چه زمانی مقدمه موصله است؟ زمانی که ذی المقدمه محقق شود. پس مقدمه موصله متوقف شده بر ذی المقدمه و چون متوقف بر ذی المقدمه شده است، خود ذی المقدمه یک جهت مقدمیت پیدا می‌کند برای مقدمه موصله. زیرا هر چیزی متوقف بر چیز دیگر باشد آن چیز دوم می‌شود مقدمه آن شیء اول و چون خود ذی المقدمه یک عنوان مقدمیت پیدا کرده است پس باید یک وجوب غیره نیز پیدا کند.

پس به طور کلی مقدمه موصله به ذی المقدمه، وجوب غیری دارد. معنای مقدمه موصل به ذی المقدمه چیست؟ معنایش این است که مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است. زیرا تا ذی المقدمه نباشد مقدمه موصله نخواهد بود. اصلاً معنای مقدمه موصله یعنی مقدمه‌ای که موصل به ذی المقدمه شده است.

پس ابتدا باید ذی المقدمه محقق شود تا مقدمه موصله باشد. پس مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است. هر چیزی که متوقف بر چیز دیگر باشد می‌توانیم بگوییم آن شیء دوم مقدمه است برای شیء اول. مثل وقتی که گفته می‌شود: رفتن به پشت بام متوقف بر نصب نردبان است. پس اگر مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه بود می‌توانیم به جای کلمه توقف و متوقف کلمه مقدمه را بگذاریم. خود ذی المقدمه، مقدمه می‌شود برای مقدمه موصله. با این حساب خود مقدمه موصله که متوقف بر ذی المقدمه است باعث می‌شود ذی المقدمه تبدیل به مقدمه شود برای مقدمه موصله؛ زیرا متوقف بر آن است.

وقتی ذی المقدمه عنوان مقدمه پیدا می‌کند معنایش این است که یک وجوب غیری پیدا می‌کند. زیرا هر مقدمه‌ای واجب بالوجوب الغیری. وجوب نفسی نیز از قبل به آن تعلق گرفته بود. پس در واقع وجوب نفسی با وجوب غیری در ذی المقدمه مجتمع شدند و این محال است که یک شیء بتواند هم وجوب نفسی پیدا کند و هم وجوب غیری. یعنی هم بخاطر خودش واجب باشد و هم بخاطر چیز دیگر. یک شیء نمی‌تواند هم بخاطر خودش واجب باشد هم به خاطر شیء دیگر. یعنی نمی‌تواند وجوب نفسی باشد و در عین حال وجوب لغیره باشد.

این مشکل در جایی شدید تر می‌شود که یک ذی المقدمه چند مقدمه داشته باشد. مثلاً در مثال مذکور کون علی السطح و نصب سلم یک مقدمه است و یک ذی المقدمه که نهایتش این است که در ذی المقدمه یک وجوب نفسی با یک وجوب غیری جمع شود. حال فرض کنید جایی را که یک ذی المقدمه چندین مقدمه داشته باشد. طبق نظر صاحب فصول همه آن مقدمات باید موصله باشند. پس همه مقدمات موصله که مثلاً ده تا باشند، متوقف بر ذی المقدمه هستند. پس ذی المقدمه نسبت به هر یک از این مقدمات موصله جنبه مقدمیت پیدا می‌کند. زیرا این مقدمات متوقف بر آن هستند. پس به اعتبار این مقدمیت، خود ذی المقدمه دارای وجوب غیری می‌شود. حال اگر این ذی المقدمه ده مقدمه داشته باشد، لازمه اش این است که این ذی المقدمه یک وجوب نفسی داشته باشد و ده وجوب غیری و این محال است. زیرا ممتنع است که چیزی هم وجوب نفسی داشته باشد و هم ده وجوب غیری.

پس نتیجه این شد که اگر مقدمه موصله را واجب بدانیم (چنانچه صاحب فصول فرموده) لازمه اش اجتماع وجوب نفسی و وجوب غیری در خود ذی المقدمه است.

اثبات مقدمه دوم

مقدمه دوم این قیاس استثنایی عبارت است از استحاله اجتماع وجوب نفسی و غیری در ذی المقدمه.

لقائل ان يقول: چه اشکالی دارد ذی المقدمه هم وجوب نفسی داشته باشد هم وجوب غیری؟ چه اشکالی دارد یک عنوان از دو جهت مختلف دارای دو وجوب شود؟ همان طوری که قائلین به جواز اجتماع امر و نهی در نماز در دار غصبی می‌گویند. آن‌ها می‌گویند: نماز در خانه غصبی هم متعلق امر است و هم متعلق نهی. به عنوان نماز متعلق امر است و «اقیموا الصلوة» آن را در بر می‌گیرد و به عنوان غصب و نهی از تصرف مال غیر متعلق نهی «لا تغصب» است. هر چند از نظر وجود خارجی یکی است و

نماز مصداقا با کون فی دار المغصوبه متحد است؛ از نظر عینیت خارجی یک وجود است و همان لحظه که در حال نماز خواندن است تصرف در مال غیر نیز می کند. درست است که یک وجود خارجی است و عینا متحد هستند؛ اما مسئله این است که دو عنوان وجود دارد، زیرا امر به عنوان نماز خورده و نهی به عنوان غصبی (البته این بر مبنای کسانی است که قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستند و امتناعی ها بحث دیگری دارند) این جا نیز همین را می گوئیم. یعنی ذی المقدمه از حیث این که خودش به عنوان ذی المقدمه است وجوب نفسی دارد. یعنی به عنوان ذی المقدمه بودنش وجوب نفسی دارد. پس وجوب نفسی متعلق می شود به عنوان ذی المقدمه؛ اما چون این ذی المقدمه خودش مقدمه است برای مقدمه موصله، عنوان مقدمه نیز پیدا می کند. لذا از حیث مقدمه بودن دارای وجوب غیری می شود. پس دو حیث وجود دارد. ذی المقدمه «کون علی السطح» از حیث ذی المقدمه بودنش برای «نصب سلم» که مقدمه برای رسیدن به پشت بام است دارای وجوب نفسی است. پس از حیث این که این مقدمه است برای آن، ذی المقدمه وجوب نفسی دارد. ولی چون مقدمه موصله متوقف بر آن است، خود «کون علی السطح» که ذی المقدمه است یک حیث و عنوان مقدمیت نیز پیدا می کند. چه اشکالی دارد این دو حیث را از هم جدا کنیم و به یک حیث واجب بالوجوب النفسی شود و من حیث دیگر واجب بالوجوب الغیری؟

اشکال این است اجتماع وجوب غیری و وجوب نفسی در ذی المقدمه ممکن نیست و این جا با مسئله دار غصبی فرق دارد، در آن بحث متعلق حکم در امر را با متعلق حکم در نهی می توانستیم تفکیک کنیم و بگوئیم دو چیز متعلق دو حکم است. نماز متعلق امر است و غصب متعلق نهی، اما این جا این حیثیات قابل تفکیک نیست. اگر وجوب نفسی به ذی المقدمه تعلق گرفته یعنی به خود این ذی المقدمه تعلق گرفته نه حیثیت ذی المقدمه بودنش و خود این متعلق وجوب نفسی است و وقتی که مسئله وجوب غیری مطرح می شود خود این ذی المقدمه است که مقدمیت دارد برای مقدمه موصله، لذا این عناوین و حیثیات از هم جدا نیست. صاحب فصول که مقدمه موصله را واجب غیری می داند؛ لازمه اش این است که خود کون علی السطح مقدمه باشد برای مقدمه موصله، نه حیث مقدمیتش. پس این حیثیات در این جا قابل تفکیک نیست تا بگوئیم به یک اعتبار وجوب نفسی پیدا می کند و به یک اعتبار وجوب غیری. بنابراین اجتماع وجوب نفسی و غیری جایز نیست.

نتیجه: مقدمه موصله نمی تواند واجب غیری باشد و این رد صاحب فصول است. یعنی محال است که مقدمه و وجوب غیری آن را بتوانیم مقید به قید ایصال کنیم.

خلاصه: وجوه استحاله بنا بر احتمال دوم یعنی رجوع قید ایصال به واجب سه وجه است

وجه اول عبارت بود از دور که به آن پاسخ داده شد.

وجه دوم نیز تسلسل بود که به آن پاسخ داده شد.

وجه سوم نیز اجتماع وجوب نفسی و غیری در ذی المقدمه است که در جلسه آینده به آن پاسخ خواهیم داد.

«الحمد لله رب العالمین»